

هفته نامه



رهائی

سال دوم - شماره ۵۸

پنجشنبه ۴ دی ماه ۱۳۵۹

شماره ۲۵ - ریال

در این شماره:

• آخرین پاسخ ایران به آمریکا

رسوایی جدید هیئت حاکمه

• قصاص و مقررات آن

مقررات تدوین شده‌ای از دوران توحش و
بربریت

• نقدی بر نظرات سازمان پیکار

ماتریالیسم تاریخی یا تحریف تاریخ

• چند پاسخ

• در حاشیه رویدادها:

حاشیه‌ای بر یک مانیفست

•••••

آخرین پاسخ ایران به آمریکا

رسوایی جدید هیئت حاکمه

کرد. البته در چارچوب آتشین و مراسم ویژه اسلامی - فکتنی، زیرا در جو ایران و در موقعیت فعلی ذهنیت توده ها، حل یکبارگی قضیه نه تنها میسر نیست و نه خداپسندانه خواهد بود.

چنانکه قبلاً گفتیم ((کی، کجا؟!)) این ساله برای ما بصورت یک مسأله مرده ای است که می تواند هر موقع با هر روز، برای عید یا تولد یا هر نام و هر ساله ای که میخواهند جاسوسان ((توضیح اینکه در پاسخ رسمی ایران اسمی از جاسوس بسزیده نمیشود. گو اینکه این قضیه فقط برای صرف داخلی افکار عمومی ایران و توهم زدایی توده های خلق است)) را از ایران ببرد. (مباحثه رجایی - کیهان ۶ آذر، تاکید از ماست)

مفاد آخرین پاسخ ایران به آمریکا با تأیید شخص امت اله خمینی و پس از ملاقات حضوری مسئولین امر با ایشان آشکار گردید. از این رو این پاسخ بعنوان نظر واقعی رهبران ایران تلقی شده و میتواند بعنوان یک سند رسمی مورد ارزیابی قرار گیرد.

در این باعلاص پاسخ نهایی، دولت ایران از آمریکا خواستار تضمین هایی شده است. تضمین هایی که بهر جهت هر چند که از نظر مقامات آمریکایی "غیر منطقی و غیر عاقلانه" باشد. اما بهر حال تضمین است و معنای باز پس دادن احوال ایران و اسیردادن دارایی های شاه سابق نیست. بعبارت دیگر دولت ایران قبول کرده است که تسرط آزادی گروگانها دریافت وجوه مورد ادعای وی نیست بلکه دریافت پاره ای تضمین های مالی است. خود رجایی این امر را تصریح میکند:

"انشاء الله امیدوارم بزودی مسأله ای بنام گروگانها نداشته باشیم. زیرا ما دیگر گرهی که گره سیاسی باشد و محتاج به زمان باشد در اینجا نداریم و فقط تضمیناتی است که از نظر مالی خواستهایم که باید به ایران داده شود و در این صورت آمریکا میتواند جاسوسان را ببرد. (همان مباحثه) (تاکید از ماست)

از همین نکته میتوانیم به مسأله ی عقب نشینی رژیم حتی نسبت به شرایط چهارگانه ی پیشنهادی خود و شتابی که دولت ایران برای

سرانجام پش از چند هفته تردید و تدبیر رهبران رژیم جمهوری اسلامی پاسخ خود را به آخرین نظرات آمریکا در مورد طرح پیشنهادی آزادی گروگانهای سابقاً "جاسوس" (محبوبه مجلس شورای اسلامی) اعلام داشتند. پاسخ ایران با وجودیکه با تعدیل هسلو عقب نشینیهای بسیاری همراه بود معذک مورد قبول آمریکا قرار نگرفت. دلیل این امر بسیار روشن است. دولت آمریکا بخوبی می داند که مسأله ی گروگانها که تا دیروز از لحاظ قدرت گیری جناح های دست راستی در این کشور و نیز تثبیت قدرت حزب جمهوری اسلامی در ایران، مفید فایده بود، دیگر از لحاظ سیاسی مسأله ی مرده ای است که فعلاً روی دست رژیم ایران قرار گرفته و بنا براین شتاب خاصی برای تسریع در حل آن را جایگزین نمی داند. دولت فعلی کارش و حاشین آتی آن رنگان خواهان عقب نشینی ها و امتیازات بیشتری از جانب ایران هستند. آنها ندای استغاثه توام با سازش رهبران رژیم کنونی ایران را بخوبی می شنوند و بنا براین در منطق آنها هیچ دلیل موجهی برای رضایت دهی به پیشنهادات فعلی ایران برای آزادی گروگانها نیست.

ما در گذشته به کرات و طی مقالات متعدد به اجرای گروگانگیری و نقش هیات حاکمه در تحمیل توده ها سخن گفته ایم. در ضمیمه ی رهایی ۵۲ که در افتای طرح پیشنهادی مجلس ایران برای آزادی گروگانها تنظیم شده بود، اعلام کردیم که:

"سرانجام مجلس با طرح پیشنهادی خود که هیچ نکته ی غیر قابل قبولی برای آمریکا نداشت. در واقع رای به آزادی گروگانها داده و سر این واقعیت که مسأله ی گروگانها از لحاظ سیاسی مرده است صحت گذارد. مجلس شورای اسلامی و حاکمین آن بر هیچ یک از اهداف خود دست نیافتند. آنها گرچه برای فریب توده ها بسنه تدارک نبسته، لیکن فقط تریا بط افشای خود را آماده کردند. آنها باید که هم اکنون بار گران جازیه ی سیاسی مسأله ی گروگانگیری را بدوش بکشند چون از این پس مسأله ی گروگانها هیچ ارزش و اعتبار سیاسی نخواهد داشت.

و بالاخره نخست وزیر مکتبی باین اذعان کرد که دیگر گروگانگیری مسأله ای بسزیده است که فقط باید...

بانکهای آمریکایی لغو و ابطال خواهد شد، دولت جمهوری اسلامی ایران ضمن تعهد پرداخت اقساط بدهیهای واقعی ناشی از وامها و اعتبارات متعده در گذشته، بدینوسیله به دولت الجزایر اجازه و اختیار میدهد که از مبالغ فوق مبلغ یک میلیارد دلار را بابت تضمین اقساط عقب افتاده و وامهای فوق الذکر سرنگهداری نموده و پس از بررسی هر یک از قراردادهای ارقام توافق شده بانکهای آمریکایی پرداخت شود، پس از تأدیه دیون مانده موجودی بده ایران باز خواهد گشت.

ب- نظر به اینکه دولت جمهوری اسلامی ایران متعهد پرداخت دیون واقعی خود به ابرار یا موسسات آمریکایی میباشد، دولت ایران می پذیرد که دعاوی مطروحه شرکتهای و شهروندان آمریکایی علیه ایران و مطالبات و دعاوی اتباع و موسسات ایران علیه اتباع و موسسات آمریکایی، ابتدا از طریق توافق طرفین دعاوی و در صورت عدم حصول توافق، از طریق داری مورد قبول طرفین حل و فصل گردد. دولت جمهوری اسلامی ایران برای پرداخت دیون مزبور از مبالغ فوق، تضمین نقدی اولیهای معادل یک میلیارد دلار و یا هر تضمین دیگری که مورد قبول بانک مرکزی الجزایر باشد نزد دولت الجزایر خواهد سپرد. در جریان پرداخت این دیون، این تضمین بصورتی که هیچگاه از مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار تنزل نکند، ترمیم خواهد گردید.

(همه ی تاکیدها از ماست)

بیمارت ساده شری ایران تقاضا می کند که آمریکا تضمینی برابر ۵۰ میلیون دلار (۹ میلیارد سیرده های نقدی ایران و یک میلیارد ارزش طلای ایران) که تماماً توسط دولت آمریکا معادله شده بود را به بانک ملی الجزایر و دیعه بگذارد، و متعاقباً تعهد میکند که تضمین هایی برابر یک میلیارد دلار (بابت اقساط وامها و اعتبارات گذشته) و یک میلیارد دلار (علی الحساب بابت ادعای های کمپانی ها و موسسات آمریکایی) در بانک ملی الجزایر به ودیعه بگذارد، پس از آزادی گروگانها و بعد از حل و فصل دعاوی آمریکایی ها، مبلغ دریافت شده از جانب ایران در ارتباط با دارایی های خود عبارت خواهد بود از: ۱۰ میلیارد دلار (کل دارایی های ایران) منهای (اقساط وامها و اعتبارات گذشته و مبالغ مربوط به دعاوی کمپانیهای آمریکایی). با این ترتیب بر اساس این توضیح دولت ایران حتی دارایی ها و سیرده های قبلی خود در آمریکا را بدست نخواهد آورد و این موضوعی است که رژیم ایران بخوبی از آن آگاه

بیریم. لیکن قضیه به اینجا خاتمه نمی یابد. رژیم ایران در واقع طی به اصطلاح "۳۰۰ خربین پاسخ" و به گمان خود بسیار زیرکانه، برای آمریکا یک امتیاز بسیار اساسی که حتی نقض آشکار حرفهای گذشته خود و از جمله شرایط چهارگانه ی کذایی بود تامل شده و آن قبول ادعای کمپانیهای آمریکایی در واقع به رسمیت شناختن آنها است. طبق فرمولهای گذشته رژیم جمهوری اسلامی، قرار بود که یکی از شرایط دولت ایران برای آزادی گروگانها لغو کلیه دعاوی کمپانیهای آمریکایی علیه ایران که حدوداً ۳۰۰ کمپانی و موسسه ی آمریکا می را در بر میگرفت باشد و حال آنکه آخرین پاسخ ایران به تنها این مساله را اساساً طرح نمیکند بلکه بر عکس همه ی این دعاوی را به رسمیت شناخته و حاضر است که در صورت برحق بودن آنها، همگی آنها را بپردازد و در صورت راضی نشدن کمپانی و یا موسسه ی مورد بحث حتی حاضر است که به "حکمیت" تن در دهد و حرف شخص ثالثی را بپذیرد. دولت ایران در ضمن یک مساله ی دیگر را که مربوط به گذشته های قبل از ماجرای گروگان گیری است در متن این آخرین پاسخ مزورانه جای میدهد و قبلاً می کند که بعنوان یک دولت "مستول" و "بسیار وجدان"، حاضر است اقساط همه ی بدهی های ناشی از کلیه ی وامها و اعتبارات گذشته را که به جملگی آنها مربوط به دوران زمامت "طاغوت" میشود، تماماً بپردازد. بهتر است از متن آخرین پاسخ ایران شاهد بیاوریم. این متن در واقع شامل دو بخش میباشد. بخش اول تعهدات و اقدامات آمریکا و بخش دوم مربوط به تعهدات و اقدامات ایران است. در قسمت اول - اقدامات دولت آمریکا - میخوانیم:

"الف - باز پس دادن مبلغ ۹/۰۶۹ میلیون دلار از دارایی های ایران بعلوای بهره های متعلقه با ... متداول، و همچنین طلای متعلق به ایران موجود نزد فدرال رزرو بانک نیویورک و سپردن به بانک ملی الجزایر قبض از آزادی ۵۲ آمریکایی گروگمان ملت ایران. این دارایی ها بمنح آزادی ۵۲ آمریکایی، توسط دولت الجزایر پس از کسر مبالغ مندرج در پیوندهای الف و ب از قسمت دوم در اختیار دولت ایران قرار خواهد گرفت."

(تاکید از ماست)

و در "قسمت دوم - اقدامات دولت جمهوری اسلامی ایران" تعهدات ایران بشرح زیر عنوان می گردد:

"همزمان با انجام کلیه اقدامات فوق که توسط دولت آمریکا، دولت ایران تعهد می نماید که اقدامات زیر را بعمل آورد:

الف - با توجه به اینکه کلیه ی اعلامیه های قصور قرار دادهای وام و تبدیل به دین حال شدن آنها و زیاتهای انجام شده توسط

و اموال شاه معدوم و بستگان نزدیک وی را ... در اختیار دولت جمهوری اسلامی ایران قرار دهد.

زیرا که:

"دولت جمهوری اسلامی ایران در حین حال حاضر اطلاع کامل از میراث دارایی ها و اموال نامبردگان که به شما سرده شده ندارد."

بیمارت دیگر ریش و میخی هر دو در دست شیطان بزرگ خواهد بود. او است که تصمیم گرفته ای کم و کیف و میزان دارایی های شاه معدوم است و او است که این اطلاعات را به ایران میدهد تا ایران بتواند آنها را باز پس بگیرد. پس با این ترتیب این شی قبیله نیز قابل حل خواهد بود و شایسته نیست که آمریکا آنقدر از شصتین ۱۰ میلیارد دلاری شکایت کند. چون بهر حال خود آمریکا تصمیم خواهد کرد که چه میزان از ۱۰ میلیارد دلار مورد بحث باید به ایران تحویل داده شود و چه میزان به خزانه داری آمریکا بازگردانده شود. در مورد آخرین مطالب - شصتین ۲ میلیارد دلاری مربوط به "سایر دارایی ها و اموال ایران" - این مطالب آنقدر سنگ و میهم و متحرک است که نیازی به بحث و تفسیر ندارد. نه ایران میداند چه میگوید و نه آمریکا میفهمد که ایران چه میخواهد. این مساله را بتوانیم یک معمای چند مجهولی قلملا باید کنسار گذاشت تا طرفین از این "راز شاهان" پندیده بردارند و به سمت والای یکدیگر محم را حل کنند.



این بود واقعیت ماجرای پیر سرو صدای "آخرین پاسخ ایران به آمریکا". در اینجا رژیم ایران، هرچایی سبک مغزی را می ماند که به هر سازش و خواری تن میدهد، به درگاه شیطان بزرگ لاله و استغاثه میکند و با وجود این، این شیطان بزرگ عصر هنوز ضایع نمیدهد و امتیازات بیشتری میخواهد و آنقدر جنجال بیا میکند تا بتواند این آخرین پیشنهادات حقیر و مثله شده ای حکومت اسلامی را در انشمار جهانیان "غیر منطقی" و "غیر محقول" جلوه دهد. لیکن وثاقت را برای سردمداران جمهوری اسلامی حدی نیست. این رهبران مراستی که از انلاف بود، حداقل این نکته که به شصت نظام سرمایه مکر از عوامفریبی و تعمیق قزایی را می نیست را بخوبی آموخته اند. آنان این طرح فضاقت آور و ریاکارانه را بنام توده ها جار می زنند و گستاخانه اعلام می کنند که این ناشی از خواست مردم ایران و همه ی توده ها است. و اگر گناهی هم مرتکب شوند باید آنرا از چشم توده ها دید چون آنها چنین خواسته اند. آقای رجایی مردمی بودن جواب را با زبان فصیح مردم فهم اینطور توضیح میدهد:

است. اگر حدود کلی دعاوی کمپانیها و موسسات آمریکایی را بین ۴ تا ۶ میلیارد قسرض کنیم با توجه به ارقام کلان مربوط به افساط وامها و اعتبارات اعطایه عریضه بسمه دوران رژیم شاه، با یک حساب ساده درخواستیم یافت که آنچه بر اساس طرح "آخرین پاسخ ایران" نصیب دولت ایران خواهد شد حتی کمتر از نصف مجموع دارایی های ایران در آمریکا است و این مساله بخوبی روشنگر امتیازات جدی و جدیدی است که رژیم ایران به دولت "شیطان بزرگ" آگاه داشته و دارطلبانه تحریف نموده است. در این ارتباط سخنان روشنگرانه بهر از نبوی سخنگوی دولت مکتبی، بیستار هر چیز ماهیت قضیه را بر ملا میسازد. وی پس از انتشار متن کامل "آخرین پاسخ ایران" و پس از وقوف به بی لطفی آمریکا که حسی این "آخرین پاسخ" را "غیر منطقی" و "غیر قابل قبول" خوانده بود، به نحو مقررانه ای ادای توفیق میکند و اطمینان میدهد که پاسخ ایران یک طرح یک جانبه نبود، بلکه تعهدات متقابل ایران در قبال آمریکاست و نیز در بر میگردد.

"آقای صدی برای اولین بار این نکته را تأکید کرد که به عنوان قسمتی از مساله ی گروگانها، ایران همسرم سپرده ای نقدی را به بانک مرکزی الجزایر بعنوان تضمین در برابر هر نوع ادعای مالی موسسات آمریکایی به ودیعه خواهد گذاشت و دعاوی مزبور بوسیله ی حکمی مورد قبول طرفین حل و فصل خواهد شد و اگر حق بجانب شما آمریکاییان باشد طلب شما را خواهیم داد."

سخنگوی دولت حتی اقرار میکند که دعاوی کمپانیهای آمریکایی مبلغ کمی نیست و دست کم بر ۴ میلیارد دلار بالغ میگردد و معادل مسک ایران حاضر است که حق را به حق دار بدهد و کمپانیهای آمریکا را از هر حیث راضی کند. "نبوی افزود که در برابر ۹ میلیارد دلار سپرده ای سخود شده ای ایران در آمریکا دادخواستهایی به مقدار ۴ میلیارد دلار علیه ایران در دادگاههای آن کشور مطرح شده است که حتی به حکمینی که مورد قبول طرفین باشد فک دعوی خواهد شد."

نفل قولها از کیهان دوشنبه اول دی)

نکته ی دوم دیگری که در "پاسخ ایران" قابل توجه است، پیشنهادات ایران بهر امتیازات دارایی های شاه است. در این ارتباط ایران مجدداً درخواست یک تضمین ۱۰ میلیارد دلاری از آمریکا می نماید، لیکن نکته ی جالب اینک در کنار این درخواست، درخواست دیگری از آمریکا برای تعیین مقدار دارایی ها و ثروت شاه عنوان میشود و از آمریکا خواسته میشود که:

"هر چه زودتر لیست کل مبلغ دارایی ها

قصاص و مقررات آن:

مقررات تنوین شده ای از دوران توحش و بربریت

با بد قصاص انجام شود، درجه شرايطی، قاتل با پرداخت "ديه به اولياء دم" از مجازات معاف شود در چه شرايطی، اولياء مقتول (بله، مقتول) چیزی بدکار شوند و قاتل "ديه" بپردازند؛ و یا اینکه "اذن" دهد که ولی دم "شخصاً قاتل را قصاص کند" و اگر "ولی دم" دل نازک بود می تواند برای "اجراء قصاص" وکیل بگیرد (ماده ۵۳). البته برای اینکه چهره عدل اسلامی مخدوش نگردد و قصاص سیمای انسانی بخود بگیرد، ماده ۵۱ میگوید: "قصاص با آلت کتند و غیربرنده که موجب آزار جانی باشد جایز نیست بلکه باید با شمشیر تیز کردن او را بزنند یا با تیغ و مانند آن که نظیر شمشیرجانی را بواجبی می کشد، قصاص نمایند و مثله او جایز نیست."

البته خوانندگان باید توجه داشته باشند که جایز نبودن استفاده از "آلت کتند و غیربرنده" و عدم جواز "مثله" کردن، مربوط به احکام "قتل عمد" و ناظر بر مواردیست که "مقتول شرعاً مستحق کشتن نباشد". بنا براین، این حکم نه هیچ ربطی دارد به سنگسار کردن زنان در کرمان و اعدام مسکین زن حامله در چالوس و نه ابد باید اعتراض کرد که چگونه جماع و جاذو و دهنه، دهها انقلابی و مبارز را در تظاهرات مختلف کشور بطور وحشیانه بقتل رسانیده اند و چشمانی تنی چند از آنها را از حدقه درآورده و کور کرده اند، عده ای از رزمندگان کرد و انقلابیون سایر نقاط را قبل از اعدام، مثله کرده اند، با شوش و قساوتی باور نکردنی صدها تن از مردم زحمتکش کرد (عمدتاً زنان، کودکان و پیران) دهکده های قارنا، قهلاتان، ایندرفاش و غیره را با شمشیر و داس و تبر سلاخی کرده و بقتل رسانیده اند. نمونه های فوق و موارد مشابه متعدد دیگر، نه ابد "قتل عمد" و جنایت است و نه مرتکبین آنها مطلقاً مستحق "قصاص" اند زیرا که آن افراد مکشی و مسلمان فقط به وظائف شرعی خود عمل کرده اند. ماده ۲۳ لایحه شورای عالی قضائی در این زمینه صراحت دارد: "قتل نفس در صورتی موجب قصاص است که مقتول شرعاً مستحق کشتن نباشد، پس اگر مستحق قتل باشد مانند کسی که به پیامبر اکرم (ص) یا ائمه اطهار (ع) یا حضرت زهرا (ع) دشنام دهد یا کسی که به حریم انسان (۲) تهاجم نموده و دفع آن جز با قتل میسر نشود یا اینکه شوهر، کسی را در حال زنا با زن خود ببیند که کشتن هر دوی آنها برای (خصوصی شوهر (۳) جایز است و در همه این موارد، قصاص قاتل جایز نیست". بنا براین در مورد چند هزار تن از کارگران،

شورای عالی قضائی طبق اصل ۱۵۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی بالاترین مقام قوه قضائیه است و یکی از وظائف سه گانه آن، براساس همین اصل، "تهیه لوایح قضائی متناسب با جمهوری اسلامی" میباشد.

شورای عالی قضائی در انجام این وظیفه، مخفیانه یک مشت لوایح ارتجاعی، ضدانسانی و قرون وسطائی تهیه کرده که از جمله آنها لایحه "قصاص و مقررات آن" است. اگر جنگ و جنایات حاکمیت و جو خد آخوندی کنونی چنین اساسی بخود نمیگرفت، این لایحه مبدایست تاکنون جهت تصویب به مجلس شورای اسلامی ارائه شده باشد. حزب حاکم و ابادی آن در شورای عالی قضائی در شرایط کنونی چنین مصلحت دیده اند که فعلاً آنرا در کشوی میز خود نگه دارند به این امید که در اولین فرصت مناسب آنرا بتمویب مجلس شورای اسلامی بربایند.

لایحه "قصاص و مقررات آن" را آیت الله عسکری قدوسی، دادستان دادگاههای انقلاب اسلامی، از طرف شورای عالی قضائی امضاء کرده است. این لایحه دارای ۵ فصل و ۵۵ ماده است. پس از نقل آیه های از قرآن (سوره البقره) در مقدمه آن آمده است: "قصاص کفیری است که جانی به آن محکوم می شود" و در همین جایی خوانیم که: "قصاص بر دو قسم است: قصاص نفس، قصاص عضو. بطوریکه در ماده ۳ اشاره می شود، این لایحه فقط مربوط است به احکام قصاص در مورد قتل عمد. شورای عالی قضائی در همین ماده وعده میدهد که احکام قتل شبه عمد و "خطا" در "کتاب دیات" خواهد آمد. به مفهوم دیگر، مجازات قتل های شبه عمد و خطا، از احکام قصاص خارج و مربوط به احکام "دیات" (دیات جمع دیه، بمعنای پول خون) است.

در ماده اول لایحه: "قتل نفس اگر عمدی باشد موجب قصاص است و اولیاء دم می توانند با اذن ولی مسلمین یا نماینده او، قاتل را با رعایت شرايطی که خواهد آمد، به قتل برسانند" (۱) ("رعایت شرايطی" که در این ماده آمده است از شکایات بسیار جالب این لایحه است که برای خود به آنها خواهیم پرداخت). در اینجا لازمست به نکته ای اشاره کنیم که در سرتاسر لایحه شورای عالی قضائی چشم میخورد و آن عبارت از اینست که قتل و جنایت، یک امر خصوصی است که باید بین "قاتل" و اولیاء دم "حل و فصل شود" و هیچ ربطی به جامعه ندارد. ولی مسلمین یا نماینده او نقش واسطه را ایفاء می کند. وظیفه او اینست تعیین

اقتصادی، یک امر طبقاتی و یک معلول اجتماعی است. تا علت (جامعه طبقاتی) از بین نرود، معلول (فی المثل فحشاء) - البته نه به تعبیر آخوندی بلکه به مفهوم اجتماعی آن - با تخریب و آتش زدن "شهرنو" ها و با تیرباران و سنگسار کردن زنان "فاحشه" هرگز از بین نخواهد رفت. مضافاً اینکه، تحمیل احکام ماقبل سرمایه داری نظیر احکام ازدواج و طلاق، ازدواج های جاری و زودرس (دختران ۱۳ ساله)، تعدد زوجات، نکاح موقت (فحشاء قانونی) و غیره، به این پدیده گسترشی باور نکردنی خواهد داد. پدیده قتل و جنایتست نیز در همین رابطه قابل تبیین است. با نمونه های متعددی که از مواد لایحه "قصاص و مقررات آن" ارائه خواهیم داد، بآسیب داری و برونش می توان مثالی ده کرد که این مقررات در واقع بزرگترین محرک و بهترین مشوق ارتکاب جنحه و جنایت خواهد بود و باینکه نگاه سطحی به مواد لایحه مذکور بر احماسی می توان تصور درآورد که جنایات در جامعه، با اجرای چنین مقرراتی، چه ایستادگسترده و هولناکی بخود خواهد گرفت.

توضیحات:

- (۱) تاکید در اینجا و همه جا در این مقاله، از ماست.
- (۲) بنظر میرسد که واژه "انسان" در اینجا اشتباه تایپی، و واژه "اسلام"، درست باشد.
- (۳) منظور از (اجمعی) شوهر، در اینجا تاکید است بر اینکه این "حق"، مخصوص شوهر است و زن در مورد معکوس، دارای چنین "حقی" نخواهد بود. این نکته در پیوند با مواد دیگر این لایحه بیشتر قابل فهم است که در جای خود به آن خواهیم پرداخت.
- (۴) اخیراً طبق سندی که بدست آمده مبلغ دو بیست میلیون دلار، ظاهراً برای خرید اسلحه، بحساب ایشان در خارج واریز شده است.

تهیه شده و آماده ارائه به مجلس شورای اسلامی می باشد آیا واقعاً "مشرقی و متنگا ملو جا مع" است؟ قبل از بررسی عمده ترین مواد لایحه "قصاص و مقررات آن" بمنظور رسیدن به پاسخ مشخص در مقابل سؤال فوق، لازمست که سه خصلت برجسته این لایحه را به اختصار متذکر شویم:

۱- لایحه "قصاص و مقررات آن" به شدیدترین و وحشیانه ترین نحوی خصلت طبقاتی دارد. تا جائیکه قوانین مجازات عمومی بورژوازی (ایضاً طبقاتی و نتایج ظالمانه) در مقام مقایسه با این مقررات مربوط به قرن ششم میلادی، قوانینی فوق انقلابی جلوه می کنند. در لایحه "قصاص" قاتل مرد و مسلمان اگر بیرون نماند، باید سزا می تواند بپردازد دیه "از مجازات معاف شود". در ۵۵ ماده این لایحه کمتر ماده ای وجود دارد که لفظ "دیه" (پول خون) لاقلاً یکبار تکرار نشده باشد.

۲- خصلت دوم این لایحه، نفی بیشرمانسسه حقوق انسانی زنان و اقلیت های مذهبی است. زن در صورتیکه مسلمان باشد در مقام مقایسه با مرد مسلمان، نصف انسان است. اما زن مسلمان (و مردان) پیرو ادیان دیگر و بدتر از آنها، زنان (و مردان) کافر و بدین، در جرگه انسانها بشمار نمیروند و مانند کوفته و شتر مشمول ذبح اسلامی هستند. هر مرد مسلمان، بدون کمترین واهمه از مجازات ("قصاص")، میتواند آنها را بکشد، در بهترین حالت (در مورد پیروان ادیان دیگر) "دیه" بپردازد و در حالات دیگر، حتی از پر-داخت "دیه" نیز معاف باشد زیرا نه تنها جرمی مرتکب نشده بلکه بوظیفه شرعی خود عمل کرده است.

۳- سومین خصلت این لایحه، خصلت فوق ارتجاعی و بر خورد بی نهایت و بنحو باور نکردنی ساده - لوحانه آن با پدیده های اجتماعی است. در آغاز این مقاله، با نقل ماده اول لایحه "قصاص"، متذکر شدیم که از نظر حقوق اسلامی، قتل و جرح، نه یک پدیده اجتماعی بلکه یک امر خصوصی است. گوئی که در اعصار دوردست تاریخ، در بلاد حجاز، در فلان قبیله بدوی، قتلی صورت گرفته و قاتل دستگیر شده است. قاتل، اولیاء دم و حاکم شرع می نشینند و فی المجلس تصمیم می گیرند: یا قاتل باید "دیه" (پول خون) را به اولیاء دم بپردازد و یا گردش "با شمشیر تیز" از تن جدا شود. بهمین سادگی، بهمین سرعت، بهمین صراحت!

کمونیستها می دانند که جنایت و فحشاء مانند فقر و بیکاری و بخران (از جمله بیماریهای علاج ناپذیر جامعه سرمایه داری است. وقتی که جوامع پیشرفته سرمایه داری با آن همه قوانین عریض و طویل و با تمام جفت و بست های آن، در مقابل جنایت و فحشاء نتوانند نتیجه مثبتی بگیرند و ارقام آنها همچنان قوس صعودی را طی کنند (چرا که مقوله یک مقوله طبقاتی است و راه حل حقوقی ندارد)، نگفته پیدا است که مقررات قرون وسطائی اگر بیک جامعه سرمایه داری نظیر ایران، با تمام پیچیدگی های مناسبات اجتماعی آن، پیوند زده شود چه جهنم عظیمی بوجود خواهد آورد. مثلاً فحشاء یک مقوله



رفقا!

در تگتیر

و پخش رهائی

بگوشید!

قسمت هفتم

نقدی بر

نظرات سازمان پیکار

ماتریالیسم تاریخی یا تحریف تاریخ

"پیکار" بنحوی صمیمانه ولی کودکانه و معصومانه میسرشد که کسانی که میگویند شوروی سوسیالیستی نیست، سرمایه داری هم نیست پس لابد به شیوه تولیدی دیگری معتقدند و این خلاف ماتریالیسم تاریخی است.

ما قبل از بحث در این مورد چند نکته مختصر داریم.

اولا کسی نگفته است شوروی سرمایه داری نیست. گفته شده است که سوسیالیستی نیست! نه "رزمندگان" و نه ما بر خلاف ادعای شما چنین نگفته ایم. ما گفته ایم نمیدانیم سرمایه داری هست یا نه. و این را هیچ بشری نمیتواند تعبیر کند که گفته ایم سرمایه داری نیست.

ثانیا اگر مطابق نظر شما حتما قرار بود یا سرمایه داری باشد یا سوسیالیستی که دیگر قضیه حل بود و احتیاج به مطالعه نداشت! همینکه معلوم میشد سوسیالیستی نیست پس سرمایه داری بود خیال شما و ما و کل جنبش کمونیستی جهان راحت میشد! پس این امر که گهگاه اظهار میکنند: البته هنوز احتیاج به مطالعه بیشتر است و نظایر آن، یافقط شعار فاست و یا اینکه شک کرده اید نکند شوروی سوسیالیستی باشد!!

و ثالثا اگر قرار بود دنیا بر مبنای برداشت ساده انگارانه و تک خطی شما از ماتریالیسم تاریخی کمون اولیه برده داری — فکودالیسم — سرمایه داری — سوسیالیسم

در شماره قبل به ندانم کاری "پیکار" در رابطه با داستان "نمیدانم" (اکنوستیسیسم!) و اشکالات حاصله از دخالت در معقولات اشاره کردیم و از رفقا تقاضا کردیم که بحث را به مسائلی مانند فلسفه نگاشتن و باعث شرمساری خود و ما نشوند. اما بسک اسلحه ای دیگر در زرادخانه "پیکار" که مرتبا تیر هوایی شلیک میکند باقی است که لازم است توجه مختصری به آن شود. و آن توسل به چیزی است بنام "ماتریالیسم تاریخی" — البته نه ماتریالیسم تاریخی بلکه نسخه از پیش نهفته شده و حاضر و آماده ای که گویا همه امراض را معالجه میکند. برای اجتناب و فرار از تحلیل منطقی — بیبنیم داستان چیست.

ماتریالیسم تاریخی

اینکه ماتریالیسم تاریخی جلوه ای از ماتریالیسم دیالکتیک است یا برعکس مورد بحث است و اینکه آیا ارتباط ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک دقیقا ماتریالیستی تاریخی، و دیالکتیکی است نیز بحث دیگری است که ما بدان اعتقاد داریم اما حای بحث آن را در اینجا نمیدانیم. با اینهمه شاید تنها کسانی که سطح دانش کمونیستی شان از حد آموزش کارائی مانند ژرژ پولیتسر بخود آموزش یابان مشابه بالاتر نرفته باشد، در امروز زمان برداشتی از ماتریالیسم تاریخی بدیده که نه تنها ارتباطی با ماتریالیسم

صورتبندیهای مانند نیمه فئودال نیمه مستعمره (با نیمه سوسیالیستی - نیمه مستقل) و شیوه تولید سرمایه داری وابسته ، و شیوه تولید عجیب و غریبی که در جمهوری دمکراتیک خلق وجود دارد که نه سرمایه داری است و نه سوسیالیسم معتقدید و آنرا مطابق ماتریالیسم تاریخی میدانید چگونه جرات میکنید امکان پیدایش یک نوع صورتبندی دیگر را خلاف ماتریالیسم تاریخی بدانید ؟ به شما میگوئیم از آن "واقعیت" ، "حقیقت" و کذاب هایمان یک ذره نشان دهید ، بما درس ماتریالیسم تاریخی میدهید ؟ درس فلسفه میدهید ؟ اینها هیچ چیز بجز فسطح آنهم ناشیانه نیست و عجیب نیست . با آن درسی که در مورد تبعیت زیر بنا از روبنا دادید ، با آن تاریخنویسی که در مورد چین و شوروی کردید ، میدانستیم که چه درکمی از ماتریالیسم تاریخی دارید . و بالاخره اکنون با شگفتی تمام متوجه میشویم که چرا از آلمانیان دل نمیکنید . چرا انورخوجه را علیرغم دشنامهای شرم آوری که به ما می دهد ، عاق نمیکند . مسئله تنهاسینشی و چسیدن به یک قطب و رهبر نیست . مسئله اینست که مطابق تحلیل شما و مطابق تئور سرمایه داری سوسیالیسم و برای آنکه ماتریالیسم تاریخی " خدشه دار نشود ، باید لااقل یک کشور سوسیالیستی در جهان باشد تا " اردوگاه سوسیالیسم " عینیت خود را حفظ کند ! باین لحاظ باید مطمئن بودو این اطمینان را به رفیق انورخوجه داد که صرفنظر از اینکه چه بگوید و چه بکند همواره از نظر بیکار " کشور سوسیالیستی آلمانی " باقی خواهد ماند . چه اگر جزاین باشد کل تئور ، اساس تئور ، ماتریالیسم تاریخی " بیکار " فرو می ریزد !!



شش سال پیش ترجمه ای از مارکس تحت عنوان " فورماسیونهای اقتصادی ماقبل سرمایه داری " توسط ما از طریق جبهه خاورمیانه منتشر شد . این نوشته مارکس که مورد ساتسوراستالین واقع شده بود ، بهتر از هر متن دیگری پیش مارکس را از

غیر از آن قدما تریا لیست تاریخی باشد که در این صورت شما خود بزرگترین ضدیت را با " ماتریالیسم تاریخی " کرده اید . شما که معتقدید شوری سرمایه داری است ، با معتقدید که :

۱ - جامعه اینسار "خلاف" ماتریالیسم تاریخی حرکت کرده و بجای سرمایه داری سوسیالیسم شده است سرمایه داری سوسیالیسم و یا آنکه

۲ - معتقدید حرکت بدین صورت بوده : سرمایه داری سوسیالیسم سرمایه داری ! این چیزی بین ازرقاصی تاریخ است . بالاخره آقای پلیت سر (یخوانیم "رفیق استالین") یک جا را عوضی گفته است ماتریالیسم تاریخی شما یک عیب مختصر دارد و آن اینست که تاریخی نیست ! رفقای عزیز ! باور کنید عمر منطق ارسطوئسی مدتهاست سپری شده است . اینگونه استدلال حتی کودکان امروزی را هم به خنده وامیدارد . شما جسارت شما دشمنانند مدرسین که در مدارس نشسته اند و احکام هزار ساله را بسوی هم می پراشند و بدینا کاری ندارند عمل میکنند . از آن بدتر میخواهید مسائل دنیای امروز را با همان منطق منسوخ حل کنید . پس دیگر با تحقیق و مطالعه چه کار دارید . آیا اینها را برای خوش کردن دل خود ادا را نشان میگوئید یا برای خالی نبودن عریضه ؟ آن چیزی که شما بعضیوان ماتریالیسم تاریخی خوانده اید ، نه تنها ربطی به مارکسیسم ندارد بلکه غیر آنست . ماتریالیسم تاریخی جهت حرکت را معین میکنند اشکال ممکن را . جهت حرکت از جامعه طبقاتی سوی جامعه بی طبقه . اینکه در این مسیر هزاران ساله و پیرپیچ و خم چه صورتبندیهای خاصی میتراوند وجود آید نه قابل پیش بینی است و نه پیش بینی شده است . مارکس عالم بود و نه کاتبین . مگر مارکس حرکت از جامعه سوسیالیستی مستقر (آنطور که شما ادعا دارید) شوروی استالینی بود) سوی " سرمایه داری انحصاری دولتی " را پیش بینی کرده بود ؟ چطور این ادعای شما خلاف ماتریالیسم تاریخی نیست ولی کسی کسیه بگوید ممکن است در حرکت از سرمایه داری بسوی سوسیالیسم یک صورتبندی جدید بوجود آید خلاف گفته

مقدمه مترجم این نوشته را از لحاظ کمک بسسه منسوخ کردن برخورد های تحجر آمیز به مارکسیسم مفید میدانیم. در عین حال به همه کمونیست های ایران توصیه میکنیم که متن اصلی نوشته مارکس را در این مورد قراحت کنند. شاید اگر "پیکار" مارکسیسم را از مارکس می آموخت و نه از استالین و مائو، به دام چنین شبکه ای از درهم گونگی و ابتذال نمی افتاد.



"قاعدتا برای خواننده آگاه این کتاب ((فرما... سوشال ای اقتصاد))، ماقبل سرمایه داری)) حتی تذکر ضرورت مطالعه آثار کلاسیک مارکسیستی بی مناسبت است. بدیهی است که نمیتوان مارکسیست بود و مارکس را نخواند، از پیشش و مدت او بی اطلاع بود، اصول اساسی مارکسیسم را بدقت فرا گرفت و مدعی تکامل - که هیچ، حتی رهروی - راه او بود. ولی مادر جامعه یزدنگی میکنیم مبتلا به بسیاری از عوارض عقب ماندگی فکری و بی دانی، که خود معلول هائی هستند از نظام سنتی جامعه ما، و این تا بدان حد است که بسیاری نه تنها نمیدانند که نا آگاهند بلکه حتی ضرورت دانستن راهم درک نمیکند.

و اگر این فقط در حد افرادی و عناصری بی ادعا مشاهده میشد کمتر نگران کننده بودنا هتک می که می بینیم حتی بعضی از ما زمانهای سیاسی که خود را مارکسیست - لنینیست هم میخوانند بطور سیستماتیک و آگاهانه با دانش دشمنی میکنند و توجه به ریشه علوم را با زکشت بمارکس میخوانند. این البته در خور سوزش است و بیشتر از آن. همین بی توجهی ها باعث میشوند که با وجود آنکه ۶۰-۷۰ سال از طرح مسائل کمونیستی در ایران میگذرد قسمت اعظم آثار اصلی مارکس به فارسی برگردانده نشده و آنها هم که ترجمه شده (بجز چند ترجمه اخیر) بسیار مغلو ط و درهم اند. این نوع ترجمه ها، اگر برای ابتدای کار تا حدی رفع حاجت میکردند، دیگر امروز با بالرفتن سطح آگاهی و نیز طرح پروبلما تیک های جدید که مستلزم بررسی خیلی دقیق اصول اساسی مارکسیسم هستند، ارزش خود را بکلی از دست داده اند.

کسیست - لنینیستی، ما دلایل دیگری هم برای ترجمه این آثار داشتیم. بدلائلی اینا شربیا ر مهم مارکس تا چند سال پیش تعمداً بطور وسیع چاپ نشده بنسود و تقریباً همگان، بجز عده معدودی، از مطالعته آن محروم مانده بودند. مطالب مورد بررسی این نوشته - ه از مسائلی هستند که اگر مدتها پیش به آنها توجه میشد، از بسیاری از بحثهای عمده تا زائد جلوگیری میکردند. اهم این مطالب، مسئله طرز برخورد بشر به شرایط عینی تولید و نیز تجدید تولید خود و شیوه های تولیدی مختلفی است که در اثر طرز برخورد های متفاوت بوجود می آید.

در نوشته های جوانی مارکس از جامعه بی طبقات اولیه بنام جامعه اشتراکی اولیه سخن میروند. بتدریج با ازدیاد آگاهی مارکس و انگلس از مناسبات درونی اجتماعات اولیه انسانی - که خود در نتیجه ی ازدیاد دانش بشری در تربیش رشت های باستان شناسی، تاریخی، جامعه شناسی و غیره ممکن شده بودند - این مسئله روشن شد که این اجتماعات بصور خیلی مختلف وجود داشته اند؛ که این انواع، یا نتیجه تکامل هم بوده اند و یا معلول شرایط متفاوت اقلیمی، جغرافیائی و غیره. مارکس در بسیاری از نوشته های دوران بعدی تحول فکری خود تمام انواع این جوامع را تحت نام متکامل های باستانی ARCHAIC FORMATIONS مینامد. ولی از آنجا و تا آنجا که طبقات هنوز ظاهر نشده اند و شرایط عینی تولید کم و بیش در اختیار همگان است، میتوان همه آنها را از اجتماعات اشتراکی اولیه دانست. ولی این مقوله بندی نباید و نمیتواند مانع تشخیص تفاوت های اصلی این اجتماعات با هم شود، چه این تفاوت ها هستند که در تکامل خود منجر به پیدایش تفاوت های بزرگتری میشوند بطوریکه دیگر مولود های آنها آنقدر با هم متفاوت میشوند که تحت یک مقوله واحد نمی گنجند.

تشکل های باستانی بعد از دوران هسائی گذار متفاوت (بسته بنوع خاص تشکل باستانی و عوامل خارجی) به اشکالی تبدیل میشوند که در آنها شرایط عینی تولید در اختیار همگان نیست، بعبارت دیگر بجای مناسبات برابری پیشین، مناسبات سلطه

این مناسبات وجود دارد تشکیلها یا قبیل سرمایه داری
 PRE CAPITALIST ECONOMIC FORMATION نامیده
 میشوند. یعنی تمام اشکالی که در آنها، در مناسبات
 تولیدی، اراده انسانها بی برانسانها یا دیگر غلبه
 دارد. (باید توجه کرد که مارکس بدین سبب در
 دوران سرمایه داری قائل به وجود مناسبات سلطه نیست.
 چه در این دوران کارگر، ظاهراً "آزاد" از همه قیود
 است و "داوطلبانه" نیروی کار خویش را می فروشد)
 مارکس در مورد اینکه برده داری و سرواژ مشمول این
 مناسبات هستند مکرراً تصریح میکند ولی در مورد
 نظام آسیائی این مناسبات سلطه را کاملاً موجود
 نمیداند. این مسئله موجب شده است که برای
 بعضی یا یکی پنداشتن مناسبات سلطه و وجود طبقات
 این تصور پیدا شود که در هیچ نظام آسیائی طبقات وجود
 نداشته اند.

پیش از اینکه در بحث پیشتر رویم بجاست که قدر
 در مورد سرنوشت مسئله نظام آسیائی توضیحاتی بدهیم.
 در بین مردمان جوامع پس مانده، و نیز در بین
 مردم عقب افتاده در جوامع پیشرفته، تخریب بصورت
 بصورت ساده کردن ظاهر میشود. هنگام تلخیص و تدوین
 بحث های مفصل، دقایق آنها بجا می جویند و حذف
 میشوند، و مسئله پیچیده و مشکل، جهات خود را از
 دست میدهد و صاف و پوست کنده و بهمان اندازه کسم
 معنی و غیر جامع - در می آید. این طرح خلاصه و آسان
 شده، اگر برای نوآموز بتواند تصویر ابتدائی را
 حدی کافی را بدست دهد برای ناگردیدگی و محقق زودی
 بی اعتبار میشود، و این دقیقاً بلایی است که بر سر
 نظام آسیائی آمده است. در تمام نوشته ها و مارکس
 آنجا که سخن از مناسبات تولیدی پیش از سرمایه داری
 (در مقیاس تاریخی) می رود به نظام آسیائی اشاره شده
 است. ولی چون در آنچه که از مارکس و انگلس
 بصورت ملخص در اختیار ساده جویان گذاشته شده بود
 باین مسئله اشاره ای نمیشد، تا همین چند پیش
 بجز عده معدودی اصولاً وجود آن را نفی میکردند. ولی
 این تنها دلیل عدم توجه نیست؛ حتی مهمترین
 دلیل هم نیست.

مارکس در اکثر موارد مطالب را در سطحی عالی
 عام بودن در نهایت تجرید، که نشانده قدرت خارق
 العاده تفکر او بود، مطرح میکرد. کنکرت کردن،

و پس از مارکس تکامل این اندیشه ها را در بسیاری از
 موارد انگلس پیغمبر گرفت. ولی مسلم است کنکرت
 کردن یک آبستره و تطبیق آن در همه جهات، وقت و
 نیروی بسیار میخواهد و انگلس به اعتراف خودش،
 چنین امکانی را همیشه نداشت و همین جهت تنها
 توانست به توضیح و گام کردن پاره ای از مطالبی
 که مارکس به آنها برخورد کرده بود بپردازد.
 به همین جهت در "منشاء خانواده، مالکیت
 خصوصی و دولت" که مطلقاً برای روشن کردن جهت
 حرکت جوامع در اروپا نوشته شده است، و نیز
 در "آنتی دورینگ"، بجز بصورت گذرا، قدری از آن
 بسط نیاورده است. (دلیل اشاره گذرا، شایسته
 نظام اسلاوی آسیائی است و گر نه انگلس همیشه
 اشاره را نیز نمیکرد) بعبارت دیگر انگلس هنگام
 سخن از جوامع مختلف اشتراکی اولیه و نیز جوامع
 مختلف دوران ماقبل سرمایه داری تنها به
 بحث آنها نمی پردازد که در اروپا وجود داشته اند
 و اگر اشاراتی به جوامع دیگر میکند فقط تا آن حد
 است که بعنوان شاهد وجود چنین روابطی هستند.
 بعبارت دیگری روابط خانوادگی یا ایلی قبیله ای
 در آمریکا یا آسیا سخن میگوید، نه بخاطر تحلیل
 تاریخ آن جوامع است بلکه بعنوان نشان دادن
 مناسبت خاصی است که انگلس میخواهد ثابت کند که
 میتوانسته در اروپا وجود داشته بزرده باشد. نه
 مارکس و نه انگلس توانستند و نه هرگز می توانستند
 به ایضاح تمام جزئیات مباحث فوق العاده
 ای که آنان مانند اقیانوس عظیمی بروی بشریت
 گشوده بودند بپردازند. آنها راه را نشان دادند،
 روش را همیمایی را هم نمودند، راه روی بیشتر طبعاً به
 عهده کسانی بود که بعد از آنها می آمدند. ولی هر
 همه موارد اینطور نشد. لنین بیشتر از دیگران
 مبارزه تئوریک و عملی برای حل مسائل انقلاب
 روسیه و به مرحله عمل در آوردن دیکتاتور پرولتاریا
 بود که شخصاً بتواند بشیوه مارکس و انگلس مطابقت
 لغات و بررسی های تاریخی وسیع در نظام های کهن
 کند و خود نیز چنین ادعائی را نداشته و فقط آگاهی
 خود را به وجود نظام آسیائی در اشاراتی گذرا نشان
 میداد ولی نه به آن گونه به هیچ مناسبت تاریخی
 دیگر، بجز سرمایه داری که در مبارزه با آن بود،

فرصت رسیدگی نیافت. و باین صورت "منتشرا خانواده" و "آنتی دوربینک" تا مدت‌ها و سر خلاف میل اظهار شده ایکنس - بصورت آخریسن اسناد چاپ شده باقی ماندند و نه تنها چیزی به آنها اضافه نشد بلکه حتی کشفیات جدید باستان شناسی، جامعه‌شناسی و غیره با آنها مقابله نشد (کاری که خود مارکس و انگلس تا آخرین لحظات زندگی می‌کوشیدند در مورد هر کشف جدید بکنند و حسرت می‌خوردند که فرصت رسیدگی به‌همه آنها را ندارند).

این وقفه طولانی در عدم بسط و ازدیاد شناخت از این مناسبات و نیز پیدا کردن همه قوانین اساسی حاکم بر تحولات جوامع بشری، موجب شد که ادهان ساده موارد مشخص را بجای قوانین عام بگیرند (مثلا مثلا خانواده را بجای کتاب حاضر بگیرند) و سعی کنند همه چیز را در آن بیاورند و این البته نشدنی بود.

این ساده انگاری نه فقط در مورد مسایل ماتریالیسم تاریخی وجود داشت بلکه در تمام زمینه‌های فلسفی، اقتصادی و غیره خود را نشان میداد و عمدتا موجب نوع برخورد میشد.

آنتی کمونیست‌ها می‌کوشیدند با انگشت گذاردن روی نکات تاریخی، موجباتی برای حمله به مارکسیسم بیاورند. آنها از استناد به نوشته‌های چاپ شده ایکنس و انگلس و نشان دادن نقایطی که کاملا روشن نشده بود و یا احیانا با کشفیات علوم بسط یافته منطبق نمی‌نمود شروع کرده و سپس با عام کردن آن ابهامات، کل مارکسیسم را مورد حمله قرار میدادند. و این حمله همانطور که گفتیم نه فقط در مقوله‌ای اقتصاد سیاسی و مناسبات تولیدی بود بلکه در سایر زمینه‌ها و بخصوص مسایل فلسفی نیز شدت عملی میداد و داشت لطافات زیبایی میزد. کشفیات جدید در علوم فیزیک که مقایسه با دانسته‌های پیشین می‌نمود و مخصوصا طرح مساله نسبت با الیام اشتاینین از فلسفه‌ی ماخ (MACH) و آوناریوس (AVENARIUS) و عدم توجه فوری مارکسیست‌ها به اهمیت مساله، ناگهان چنان محیطی ایجاد کرد که لنین خود

را ناگزیر دید که با وجود اعتراف متواضعانه در عدم تبحر خود در فلسفه، یک‌تنه بیاورد. بیان که میرفت خدمات جدید به درک از مارکسیسم بزند بمبارزه برخاسته و اثر جاودانسی بود ماتریالیسم و امپیریوکریتیسیسم را بوجود آورد این اثر کافی بود که تا پیدایش تعاریف و تفاسیر جدید، تا نشان داده شدن عدم تناقض سیستم نیوتونی و سیستم ماخ - اشتاینین (نسبیت) جلوگیری از مارکسیستی را بگیرد. این ممکن نبود مگر با توجه دایمانی لنین به نقاط اسهام و غیر روشن متون مارکسیستی و تلاش در جهت ایضاح آنها و تکامل آنها. اگر لنین در این جدال ساکت می‌نشست بعید نبود که دهی بسیاری بادیمن نقاط ناروشن و یا ظاهرا تناقضی با علوم جدید، از مارکسیسم روی بیاورند.

ولی در همه موارد متاسفانه به‌همین دردت برخورد نشد. در مورد ویژگیهای جوامع، مجرد آنکه تحلیلهایی - ولو ناکامل از جوامع، بنظر رسید که بین پاره‌ای از مسائل حل‌نشده در متون مارکسیستی و واقعیات جوامع تناقضی وجود دارد. مشاهده شد که مناسبات اجتماعی همیشه بدانگونه که مارکس و انگلس مطرح کرده‌اند نبوده است، تفاوتیایی بسیار چشمگیر داشته، در مواردی آنقدر متفاوت بوده که بهیچوجه امکان طبقه‌بندی آنها تحت قولات شناخته شده ایکنس و انگلس وجود نداشت. و بدیهی است که این تفاوتها را کسانی میدیدند که قدری شعور و شناخت داشتند و بدینا کافی از مارکسیسم همچون مذهب جدیدی نمیتوانستند. این مساله در زمان لنین شروع شد ولی لنین فرصت بررسی آنها را متعاند یافت در عین حال وی با نظر تأکید به کارهای سلاش در روی RBY در این زمینه می‌نویست ولی به مواز این امکان از بین رفت. اگر کسانی که لنین جانشینی لنین را داشتند برخورد با مایل نیز روش لنینی پیش می‌گرفتند تحلیل آن بعد از آن حل یکی از مسایل اساسی جنبش کمونیست مورد توجه قرار می‌گرفت. ولی

لنین دیگر نبود و حاشیایان او پیش از آن سرگرم
حدال و تمفید و سیاستمداری بودند که بسا
مساله برخورد تلمی کنند. آنها از یکطرف
در خود همت و توانایی تحلیل علمی را نمی دیدند و
از طرف دیگر نمی دیدند که این مسائل با وجود آوردن
نویسندگان در تکامل جوامع ممکن است به جنبش
مارکسیستی تشبیه شوند. بنا بر این ما نباید بسیاری از
مسائل دیگر قضیه را نحو سوروکراتیک "حل" کرده بسند
یعنی با تصویب نامه. تصویب شد که مجسم
درک آنها از ماتریالیسم تاریخی و سیستم تنگ
فکری حاکم می استراتژی اولیه برده داری به
فکودالیسم سر ماینداری به سوسیالیسم
آلترنا تیبو دیگری در برابر جوامع وجود ندارد
و هر کس جز این نگوید ضد کمونیست است و
هكذا.

سیاری با همین تصویب نامه "فایده" اند
و اکثریت آنها هم که فایده نشده بودند از
نرس تکمیل و تصحیح دم فرو بستند. سوروکرا-
نها کار را بحاجتی رساندند که حتی نوشته های
مبلی مارکس (مانند نوشته های حاضر) را کسسه
معا بر با تصویب نامه ای آنها بود از جاب معاف
کردند.

ولی اگر این تصویب نامه ها برای مرعوب
کردن کما سبکه از کمینترن مسترسیدند کافسی
بود، برای آنتی کمونیست ها مانده ای آسمانی
بود. آنها همین را میخواستند. آنها این
تصویب نامه را گرفتند، ساده بینی و بی دانشی
های سوروکرا نها را نشان دادند و آنوقت بسا
سرجسته کردن چند فاکت. حملات کسترده ای خود
را به مارکسیسم شروع کردند. یکی از این
فاکتها، مانده ای نظام آسیایی بود. آنها نشان
میدادند که چگونه "مارکسیسم" به جنس نظام
و سیاسی توجه نوده است. چطور "مارکسیسم"
درک محدود خود را بی جهت تعمیم داده است و
... در حقیقت اگر آنها "مارکسیسم" را بسا
مصوبات سوروکرا نها یکی نمیکشوند بر بسند
نمیکشند. ولی وقتی که خود سوروکرا ته ها
نوشته های مارکس را منتشر نمیکردند طبعاً
نتیجه ای کارشان چیزی جز آب ریختن به آسباب
آنتی کمونیست ها نمیشد. تنها نقطه ای روشن

در این سالهای تسلط سیستم سوروکراتیک تنگ
خطی، کوشش هایی بود که مارکسیست های صریق
برای نشان دادن آگاهی مارکس از این سیستم
و نیز عدم تناقض آن با اصول مارکسیسم
میکردند. ولی صداهای پراکنده ای از آن زوای
جنجال سوروکرا ته ها و آنتی کمونیست ها مگسوش
کمتر کی میرسید. عده ای که در کمینترن
تنها نقش اداری را داشتند، و بسا تئوریسین ها
حزب کمونیست شوروی، با حفا ن عجله و جناسی
میخواستند تمام تاریخ جهان را در مقولات
منجمد خود ساخته بکنجایند که برای آنها
صرف دیدن یک برده در یک جامعه، مساله ای
برده داری بود. ارباب مترا د فکودال و
دهقان یعنی سورو. این میس ماتریالیسم
تاریخی و این مسند معای آن اندیشه های
خاوداسی، آن روس علمی و آن عمو تفکسیر
مارکس و انگلس.

بهر حال خودداری از انتشار پیاردای از
آثار مارکس نمیتوانست دوام بیاورد و بالاخره
قریب صد سال پس از نگارش آنها، نوشته ها و
از جمله کتاب حاضر چاپ شد و امکان یک بحث
علمی، دور از چاله تعصب و چاه آنتیسمی
کمونیسم، را بسفر کرد. اهمیت این
نوشته ها نا آن حد است که بسیاری از متفکرین
مارکسیست اظهار داشته اند که در برشوا نه ها
بایستی بسیاری از استنباطات گذشته ای خود را
مجددا مورد بررسی قرار دهیم.



ما در این پیش گفتار سهیچوجه قمدنداریم
ساله ای وجود نظام آسیایی در ایران را مورد
بحث قرار دهیم.

اشارات ما در حد ابراز و اخامدی دلیل
کوتاهی ها، نحوه ی برخورد های غلط بسا آن
و عوارضی است که این برخوردها داشته است.
علاوه بر آن توجه به نظام آسیایی برای رزمند-
گان مبین ما دارای اهمیت خاصی است، چه این
نظام با وجود آنکه حدود دو قرن است کسسه
حاکمیت مطلق خود را، در ابتدا بفتح مناسباتی
که میتوان آنها عمدتاً مناسبات فکودالیسمی

ست که تحولاتی که برای جوامع غربی شکل گرفته است، میکشید تا تحقق یابد در همین ما طرفین پسند سال عملی میشود؛ و شناخت اینها پسند برای مبارزه بسیار حیاتی است.

مسالهی دیگر متد مارکسیستی تحقیق است. ما در اکثر موارد با نوشته‌های متد مارکس، انگلس، لنین و برترو بوده‌ایم و گرچه مطالعه دقیق آنها متد علمی برخورد را همیشه و کاملاً نشان میدهد، مع هذا اثر حاضر، پسرای ما مساله را بسیار واضحتر میکند. در این اثر ما طرز برخورد مارکس را با فاکتورها و نحوه مشاهده‌ی او را قبل از تئوریزه شدن میبینیم. در اینجا مارکس با خود صحبت میکند، افکار و دریافته‌های خود را منظم میکند، و گرچه بهمین علت درک آنچه کند می‌خواهد بگوید در پاره‌ای از نقاط برای ما بسیار مشکل میشود. مع هذا طرز برخورد علمی را به بهترین وجهی به ما نشان میدهد. در پرتو این روش برخورد، قالب کیربهای کانت و جزمیهای "مارکسیست" بیش از همیشه چهره‌ی غیر علمی و ضد مارکسیستی خود را نشان میدهند. در این کتاب طرز نزدیک شدن مارکس به تحول تاریخی، نحوه برخورد دیالکتیکی با پدیده‌ها، فهم جوانب مختلف آن، اثرگذاری متقابل انسان و طبیعت بر روی یکدیگر را به روشنی میبینیم. مشاهده میکنیم که جوامع از روی حیر الهی از پیش‌بینی شده‌ای حرکت نمیکنند، بلکه هر یک بر حسب ویژگیهای خود که ناشی از خصوصیات روانی افراد اجتماع، شرایط اقلیمی و جغرافیایی، همجواری با قبیله‌های دارای ویژگیهای دیگر، حوادث طبیعی و عوامل بشمار دیگر است، بر حول فاکتور داده‌ها و فاکتور اقتصادی طریق تکامل خود را می‌یابند. ولی این طرز خاص بشمار دارای وجهی است که هستند که ما را قادر میسازد که برای پیشرفت فهم ما و نه میان بردن آنها را در مقولاتی محدود بیاوریم، ولی در عین حال که مقولات باید آنقدر محدود نباشد که ساده‌انمایی

نامید و سپس مناسبات سرمایه‌داری، از دست داده است، هنوز در قسمتهایی از سرزمین ما در پشت ماسک روابطی مانند روابط ایللیاتی وجود دارد، و از آن مهمتر، بسیاری از تظاهرات رو بنایی آن در سطح تمام جامعه مشهود است.

"مارکسیسم" ساده‌پنداران، تمام مسایل رو بنایی را نتیجه‌ی مستقیم و اتوماتیک روابط زیربنایی میدانند ولی این نوع "مارکسیسم" با مارکسیسم - لنینیسم هیچ نوع وجه اشتراکی ندارد. مارکسیست‌ها میدانند که رو بنای علاوه بر انعکاس زیربنای موجود (بطور عمده)، تحت تاثیر فاکتورهای بشمار است. زیربنای موجود، بقایای رو بنایی مناسبات گذشته، شکوفه‌های نظام آینده، عوامل خارجی (از مناسبات با جوامع دیگر گرفته تا مسایل اقلیمی و جغرافیایی) در کنار عوامل متعدد دیگری، رو بنای پیچیده را در هر مقطع میسازند. در همین ما و همدی نقاطی که شاه "سایه‌ی خدا" نمایانده میشود - ولو اینکه این دهان آویز مرتجعترین تبلیغات چی‌ها باشد - از آنجا که سعی در احیاء توهمات که سنتا موجود بوده است میکند، در همین ما که مالکیت خصوصی سنتی، قابل واگذاری و خرید و فروش بوده، تمايزات غیر قابل عبور بین مالکیت زمین و تجارت و حرف وجود نداشته، که فرد میتواند:

"خانه خریدی و ملک،

باغ نهادی اساس

خانه ز مال ربا

ملک ز سود غله"

در همین ما که بعلافت همین تفاوتها، فئودال به میل یا بزور (و بخاطر سود بیشتر) بصورت سرمایه‌دار در میاید... و همدی اینها در تناقض مطلق با اصول مناسبات فئودالی است، نمیتوان به تصور ساده‌گرایانه‌ی گذار فئودالیسم به سرمایه‌داری (و یا حتی برای بعضی هنوز نیمه فئودالیسم) قناعت کرد. در غرب فئودال میمرد و بجای او سرمایه‌دار می‌آمد. در همین ما فئودال تبدیل به سرمایه‌دار میشود و از اینرو

بما نشان میدهد که ترتیب نوشتن مارکس بر حسب درجهی پیچیده تر بودن و متکامل تر بودن نظام هاست و نه سلسل زمانی مکانیکی.

اما در مورد نظام آسیایی در جامعهی ما آنچه را که مارکس در این مورد گفته در پرتو فاکتهای جدید باید مجدداً بررسی کرد. جامعهی آسیایی مارکس - تا آنجا که او بطور سریع مطرح کرده - شهید فقدان طبقات را ایجاد مینماید. در صحن ما اگر هم در ابتدا چنین بوده باشد، بعطس که نمیدانیم - و شاید تحت تاثیر سیستم کاستی هندوستان** طبقات بوجود آمدند.

طبقات و نیز مناسبات سلطه (DOMINATION) در نظام ایران وجود داشته است. ولی مهمترین ویژگی نظام آسیایی، ستون فقرات آن، که اشخاص خود بسندهی مانوفاکتور و کشاورزی است کسبه بدین طریق تمام شرایط تولید و تجدید تولید را در خود دارد، تا یکی دو قرن پیش در ایران وجود داشت و عمدتاً تحت تاثیر برخورد با نفوذ استعمار بود که جامعه در جهت کسب خصوصیات نظام فئودالی حرکت کرد.

در اینجا توضیح یک نکته ضروری است. عمده بودن شرایط درونی یک جامعه برای تغییر، غالباً توسط مارکسیست های تازه کار چنان تعبیر میشود که حتی در مواردی که عامل خارجی تغییر، یک جامعهی دیگر است، صرفاً باید شرایط جامعهی مورد نظر تحلیل گسیس بر حساب آورده شود. این نوع برخورد البته ربطی به مارکسیسم - لنینیسم ندارد. همین برخورد است که ادعا میکند امپریالیسم (یا استعمار) قادر نیست مناسبات تولیدی جامعه را تغییر دهد، چون نسبت به جامعهی مورد نظر عامل خارجی است. مارکس میگوید در برخورد دو سیستم مختلف، با یکی خود را کلاً بدیگری تحمیل میکند، یا در آن تغییرات عمده بوجود میآورد و یا توانم با آن هر دو تبدیل به چیز دیگری میشوند. جوامع بسته ای مانند ایران و هند تنها تحت تاثیر یک عامل خارجی میتوانند از حالت "جمهوری ابدی" خارج شوند و اینکار را استعمار در هر

باعث اشکال شود نباید هم آنقدر وسیع باشد که در عمل بی معنی شوند. مثلاً اگر مارکس بحد وجود یا عدم مناسبات سلطه قناعت میکرد، چنین مقولهی وسیعی (که میدانیم شامل چندین نوع شیوهی تولید میشود) در عمل به فهم ما از مناسبات خاص کمک نمیکرد. هم بسزیه دار ارباب نامیده میشد هم فئودال و بنابر این ذکر واژهی "ارباب" معنای ویژه ای را نمی داد (گرچه میدانیم عده ای هنوز به روش مافیل مارکس انواع استثمارگر را فئودال میخوانند و با اثبات اینکه در ایران ارباب و رعیت وجود دارد میخواهند ثابت کنند که پس فئودالیسم وجود دارد که البته حکایت از نادانی زائدالوصف آنهاست میکند). بهمین علت است که مارکس در حساس دوران جوانی خود باقی نماند و شکل های باستانی و نیز ماقبل سرمایه داری، را تقسیم بندی میکند و با صراحت و قاطعیت تفاوتهای هر یک را برمیشمارد.

بهر حال مارکس با این نتیجه میرسد که اجتماعات کمون اولیه بخاطر تفاوت هایی که در شرایط داخلی و خارجی با هم داشتند در اضمحلال خود چندین نوع متفاوت مناسبات تولیدی را بوجود آوردند که اهم آنها نوع شرقی آسیایی (آسیایی)، کهن (یونان) و ژرمنی است. هم چنین در اواخر او روی نظام اسلوانیک (که شباهتهایی با شکل شرقی دارد) و بالاخره مکزیک و سلتی کار میکرد. قسمت اعظم کوشش مارکس در مجموعه حاضر بیان تفاوتهای اصولی این انواع با هم است. تذکر یک نکته ضروری است و آن اینکه مارکس برای نشان دادن مکانیسم تکامل جوامع روی تعدادی، که معلومات بیشتری در دست بشر دربارهی آنها وجود داشت، بیشتر کار کرد و این شبهه برای خواننده ای که سرعت مقدمه بر نقد اقتصاد سیاسی را بخواند (و بخصوص کسیکه از نوشتهی حاضر بی اطلاع باشد) ممکن است پیش آید که ترتیبی گسیس مارکس نظامها را ذکر کرده است ترتیب سلسل زمانی. است. ولی این نوشته

دو کشور - به صور مختلف - انجام داد و راه را برای گذار به مناسباتی دیگر آماده کرد.

ولی این نوع فئودالیسم در ایران نیز - گرچه کلاً در مقوله فئودالیسم می‌گنجد - کاملاً مانند معادل خود در غرب نیست و نمیتوانست باشد. مناسباتی بود که در مرحله گذار یک نظام (آسیایی) به نظام دیگر (سرمایه‌داری) برای مدتی چهره نمایاند ولی بی استحکام، نامتکی بخود و گذرا بود و سهمین علت بود که با ظهور اولین نظام سرمایه‌جویی جدی سرمایه‌داری داخلی (در دوران مشروطیت) و سپس تشدید نفوذ امپریالیسم (انقلاب سفید) عمدتاً در سطح کشوری از بین رفت. البته نباید تصور کرد که از بین رفتن غلبه سیستم فئودالی مترادف با عدم فئودال است. فئودالیسم میتواند در نواحی و مناطقی دور افتاده‌ای مدتها باقی بماند و حتی در آن منطقه - و نه در سطح کشوری - مناسبت غالب باشد، و بنابراین فئودالیتهائی وجود داشته باشند. در ایران وضع باین صورت است. سرمایه‌داری و امپریالیسم، فئودالیسم را در نقاطی که در تضاد با منافع آنها قرار میگیرد متلاشی میکنند، ولی در نقاطی که هنوز سرمایه‌داری توسعه نیافته و در تضاد با فئودالیسم در نیفتاده، سرمایه‌داری از فئودالیسم در مقابل طبقات ربح‌ر حمایت میکند. و این دیالکتیک تضاد و وحدت است. آنها که تصور میکنند سرمایه‌داری با فئودالیسم در میافتد و این صرفاً دهقانان هستند که با فئودالیسم مبارزه میکنند و آنرا داغان میکنند (با خواهند کرد) مفهوم نیست این تصور دهقانی خسودرا چگونه با آموزشهای مارکس می‌خواهند پیوند بزنند. در هیچ کجای دنیا طبقه دهقانان نبوده که فئودالیسم را از میان برده است، هیچ وقت در تاریخ، بردگان سیستم برده‌داری را از بین نبردند. این طبقات جدید که از بطن روابط کهن پیدا میشوند هستند که اساس نظام

متحدین آنها (امپریالیسم)، کارکرها، کمک طبقات تحت‌تسلیم سنی - یعنی در این جوامع مشخص دهقانان - هستند که فئودالیسم را متلاشی میکنند. هر پندار دیگری بجز این ربطی به مارکسیسم ندارد. ولی در بین این طبقات که در مقابل فئودالیسم قرار میگیرند، سرمایه‌دار ها و متحدین آنها امپریالیسم - که مسالمد تضاد و وحدتشان را با فئودالیتهای دیگر در جوامعی مانند ایران (که باز کفایت همیز غیرقابل عبوری بین سرمایه‌دار و فئودال وجود ندارد)، نقششان از غرب کمتر است در سبب بخاطر همین علت، اتحاد سرمایه‌دار با کارگر و دهقان علیه فئودالیسم کم دوام تر، غیر قابل اعتمادتر و شکننده تر از نمونه‌های کلاسیک غرب است و هم اکنون نیز دوران تاریخی آن با شکست فئودالیسم بسر آمده است. بنابراین هرگونه توده‌های سرمایه‌دار در جامعه ایران، پندار باطلی است که فقط میتواند مبارزه را از جهت قاطع خود منحرف کند. امروز سرمایه‌داری داخلی و امپریالیسم مطلقاً پیروز، بازی بد باری کارگران و دهقانان نیستند. بر عکس، عمده‌ترین دشمن آنها همین کارگران و دهقانان هستند. منبجیم که جرمی کری، بی دانی، عدم شناخت جامعه، فقط در حل مسائل آکادمیک نیست که ضرر واضح میشود بلکه موجب اتخاذ سیاستها، تاکتیکها و اشتراک تژی‌هایی میشود که در خلاف جهت صحیح مبارزه است. منجر به سازشگری و مصالحه با طبقه‌ای میشود که باید هدف مبارزه باشد یعنی منجر به طرح شعار اتحاد با "بورژوازی ملی" (۱) علیه امپریالیسم میشود. بنابراین خواننده اکنون دلیل مهم اقدام به ترجمه این کتاب را نمیشد. اگر شیر از این بود که این کار کمکی به تصحیح خطرات انحرافی، و متعاقب شدن جهت حرکت با هدفهای مبارزه میکرد، اقدام به آن کاری صرفاً آکادمیک و انصراف از مسایل ضروری و مبرم مبارزه میباشد و ناشایسته برای کسانی که نسبت به جنبش احسان شوره میکنند، و

اکنون بنا چای این اثر، کوشش برای ثبوت مقوله‌ای بنام نظام آسیایی از عهده‌ی موافقین آن تا حد زیادی مایط است. در حقیقت اکنون بر عهده‌ی آنان که دنگر وجود آنند است که ثابت کنند مارکس اشتباه نکرده است. و گر نه تناقض هم خود را مارکسیست خواندن و هم به رهنمودهای مارکس توجه نداشتن واضحتر از آنست که احتیاج به توضیح داشته باشد.

ما میدانیم که ممکن است بما گفته شود که آنچه مارکس گفته وجی آسمانی نیست و مارکس در اینجا و آنجا اشتباهاتی کرده است ما منکر چنین گفتاری نیستیم ولی معتقدیم که آنها که میگویند مارکس اشتباه کرده است باید بتوانند بصورت علمی این اشتباه را ثابت کنند (همانطور که انگس و لنین در مواردی اینکار را کردند و بجز عسلده‌ای متحجر، کسی به آنها خرده نگرفت.) و بالاخر - کما اینکه برای عده‌ای این سؤال مطرح شده - ممکن است پرسیده شود که "مرد را چرا چوب میزنیم" که "حالا که حرف ما در مسعود ویزگیهای خاص مناسبات پیشین جامعه‌ی ایران موبد خود را در متون مارکسیستی یافت چرا قضیه را خاتمه یافته تلقی نمیکنیم؟" و درست جواب باین سؤال است که مهمترین دلیل اقدام ما را باین عمل بازگو میکنند و آن این است که اگر ما در سطح نشان دادن نظریات مارکس که تأثید نظر ماست متوقف میشدیم کاری کرده بودیم در حد "دیدید درست میگفتیم" و این برخورد مسئول نبود و فقط ارضاء نفسی بود. وظیفه‌ی مبارز مسئول اینست که که از این درسها و مسائل دیگر، دلایل برخوردها و شیوه‌های غلط دیگران را بیابد و بکوشد که با انگشت گذاردن روی آنها، با نشان دادن اینکه چگونه بی دانی، دگماتیسم، بوروکراسی، اطلاعات کور-کورانه و بی چون چرا، انفصال عقل از احساس، پرستی... میتواند چنان باعث تشدید انحرافات ایدئولوژیک و عیوب پیشینی شود که همانطور که نشان دادیم اثر و عکس العمل خود را بروی خطر مبارزه بگذارد. به حال بد نیست

اشاره‌ای مختصر به طرز برخورد صحیح در مقابل آنتی کمونیست ها و بوروکرات ها بکنیم.

مارکسیسم علم تکامل و مبارزات طبقاتی بشر، فلسفه‌ی ماتریالیستی برای تفسیر و تبیین جهان است. مارکسیسم تاریخ بشر را تاریخ مبارزات طبقاتی میدانند و نه شکل خاصی از آن. حتی اگر روزی در تاریخ جامعه‌ای نظام خاصی کشف شود که مارکس از آن بی اطلاع بوده است، همانقدر که نشان داده شود که تاریخ تکامل آن جامعه هم تاریخ مبارزات طبقاتی آن بوده است، چنین کشفی در جهت غنای مارکسیسم خواهد بود و نه بر خلاف تصور بی دانشان مغایر با آن. تاریخ، تاریخ تضاد طبقات است اشکال خاص فقط تحت این قانون کلی قابیل مطالعه هستند. بهمین جهت وقتی مارکس بسمه نظامهای آسیایی، سلتی و غیره اشاره میکنند درباره‌ی آنها تحقیق میکنند، علیه قوانین ماتریالیسم تاریخی خود عمل نمیکند بلکه آنرا غنی تر میسازد. بنا براین حرف تمام مدعیانی که وجود نظام آسیایی را "استثنا" تصور میکنند بکلی نادرست و از آن نادرست تر ادعای کسانی است که با تکیه بر این استثنای "استثنا" میخواهند ثابت کنند که در آینده نیز استثنا وجود خواهد داشت و ممکن است نسبت در جوامعی بعد از سرمایه داری، سوسیالیسم بوجود نیاید. از همه رقت انگیزتر وضع بوروکراتها و دگماتیست هاست که بدون اینکه مسائل را درک کنند از "ترس" پیدا شدن "استثنا" و بخیال خود از ترس نفی ماتریالیسم تاریخی (آنطور که خود آنها را میفهمند) بکلی زیر قضیه میزنند. یا کتاب مارکس را چاپ نمیکنند و یا او را بدون دلیل اشتباه کار میخواهند.

مارکس بدرستی بما می آموزد که این استثنای "استثنا"، استثنای نیست. قاعده است. جوامع از ابتدا جوامع بی طبقه بوده اند، طبقات بصورت عارضه‌ای گذرا در طول تکامل آن بوجود می آیند و بعد از بین میروند. جوامع بی طبقه و متعالی تر از حد جامعه‌ی بی طبقه

نقدی بر...

هجوم...

اولیه بوجود میآید. این قانون کلی است. این قانون مارکسیسم است و این استثنا پذیر نیست. اینکه چه شکل خاصی از جامعه طبقاتی در این یا آن جامعه وجود داشته و چه مسدود دوام آورده است، مربوط به شرایط خاص آن جامعه است. مهم وجود طبقات و سپس نفسی آنهاست. نفسی این، نفسی مارکسیسم است. بهتر است این مدخل را در همینجا ببندیم و ببینیم مارکس خود چه میگوید.

توضیحات:

* حکیم سنایی، شاعر قرن چهارم هجری
** ما واقف به تفاوت کاست و طبقه هستیم ولی صرفاً این مسأله را بصورت فرضیه‌ای برای بررسی مطرح میکنیم. تصور اینکه از برخورد یک سیستم کاستی با یک نظام آسیایی، تغییراتی در نظام آسیایی در جهت پیدایش طبقات ایجاد شود چندان مشکل نیست.

ادامه دارد

آخرین پاسخ...

آخرین جوابی که از سوی دولت آمریکا رسیده بود مورد بررسی قرار گرفت و ما هم با توجه به شرایطی که مورد قبول همه مقامات و مردم ایران باشد، جوابهایی تهیه کردیم. (روزنامه‌های کیهان - ۲۶ آذر - تاکید از ماست)

البته "مردم" مورد نظر وی قاعده‌ها باید همان طرفداران حزب یا مکتبیون بنام که بسیار خوب و چاق مکتب را اشاعه میدهند، باشند، و الا هم اکنون توده‌های بسیار وسیعی دست این حضرات را خوانده‌اند و از ماجرای تحقیق آمیز جریان‌های مربوط به سفارت و گروگانها و جاسوسها و... درس بسیار آموخته‌اند.

مردم رفته رفته به ماهیت این شکردها و به ماهیت ارتجاعی رژیم حاکم، و نه فقط

کارگر آشپز کوره پزخانه‌ی آمل و صاحب ۲ فرزند مادر پیر و برادری بی سرپرست بود. رژیم مانع تشییع جنازه‌ی این کارگر شهید شد. زیرا که بدست می‌دادند که مراسم محفلی افشاکری بیش از پیش اعمال تشییع خواهد بود. در پی این درگیریها، دانش‌آموزان متریقی مبارز با تحصن در مدارس و همچنین زحمتکشان آمل، با تظاهرات خیابانی خواهان آزادی زندانیان سیاسی و دستگیری عاملین این جنایات میشوند. اگر امروز مردم مبارز مازندران بسیار دیگر شاهد سرکوب نیروهای انقلابی متجمل به هواداران سازمان مجاهدین و مردم بیدفع‌ساع توسط جماعتداران و پاسداران سرمایه‌داری در شهرستانهای آمل، بابل، بابلر، قائم شهر و... هستند چه شجب که این نمونه‌ای از مدها عملکرد ارتجاعی حاکمیتی است که در طول کمتر از دو سال حکومتش بارها و بارها تکرار گشته است. زحمتکشان میهن ما هنوز کشتار دسته جمعی مردم "قارنا"، "قهلاتان" و... تازگی "ایندرقاش" و بخون کشیدن میزبانان بندر انزلی، سرکوب کارگران بیکار، به گلوله بستن دیپلمه‌های بیکار در اندیشک، کشتار دانشگاه، و... را از یاد نبرده‌اند. زحمتکشان ایران بر این امر باید واقف باشند که از رژیم سرمایه‌داری، چه اسلامی و چه غیر اسلامی، جز این نمیتوان انتظار داشت. تمامی نابسا مانیهای جامعه مانند فقر، گرانی، بیکاری، اختناق، شکنجه و... تنها زمانی از بین خواهد رفت که بسا اتحاد بولادین زحمتکشان نظام سرمایه‌داری نابود شده و بر ویرانه‌های آن حکومت کارگران و زحمتکشان بنا گردد.

یک جناح بلکه هر دو جناح آن، پی می‌برند و اجازه نخواهند داد که رهبران گاه باشعار "عد امریکایی" و گاه "آزادیخواهی" آنها را فریب دهند. ما برای "اشغال سفارت" که اکنون به نقطه‌ی پایان خود بسیار نزدیک شده است، باید برای بسیاری از نیروهای سیاسی چپ و یا بظاهر چپ که پاسبان رژیم حاکم به توهّمات توده‌ها دامین زده و تردیان ترقی حزب جمهوری اسلامی و شرکاء آن شدند، درس عبرت باشیم. آنها که صادقند باید از اشتباهات گذشته بیاموزند و آنها که عوامفریبند باید افشا شده و از صفوف جنبش چپ طرد شوند. ما جسرای گروگانگیری هم چنین باین واقعیت که رژیم سرمایه‌داری چه اسلامی و چه غیر اسلامی آن برای حفظ پایه‌های لرزان حاکمیت خود به هر خدعه و شیرنگی برای تحمیل توده‌ها متوسل میشود صحنه گذارد و نشان داد که حاکمیت سیاسی سرمایه جدا از حاکمیت ایدئولوژی حاکمیت سرمایه نیست.

برقرار باد اتحاد زحمتکشان ایران و عراق علیه

هجوم

چماق بدستان و پاسداران سرمایه به شهرهای مازندران

نوشته‌ی زیر تلخیص و شلفیقی امتاز گزارشی که رفقای هوادار سازمان در مازندران از درگیریهای اخیر در این استان برای ما ارسال کرده‌اند و اعلامیه‌ی مورخ ۲۲ آذر این رفقا در محکوم کردن اعمال وحشیانه‌ی چماق بدستان ارتجاع حاکم و پاسداران سرمایه، در شهرهای مختلف مازندران.

لفظی فالانژهای چاقو و خنجر به هواداران مجاهدین حمله می‌کنند. مردمی که به دفاع برخاسته بودند با تیراندازی پاسداران و گاز اشک آور مواجه می‌شوند. در این روز در بسیاری از مناطق شهر تیراندازی برای پراکنده ساختن مردم ادامه می‌یابد. در این درگیریها حدود ۵ نفر زخمی و تعدادی دستگیر می‌شوند که دستگیرشدگان را به زندان شهرستان نور (سولده) منتقل می‌کنند. فسرهای آن روز (چهارشنبه ۱۲ آذر) مادران زندانیان در فرمانداری ری تحمن نموده و خواستار آزادی فرزندان می‌شوند. بعد از ظهر دانش آموزان مدارس به آنها پیوسته و اعلام میدارند که تا خواسته‌ی آنها انجام نشود فرمانداری را ترک نخواهند کرد. فرمانداری و فرب ماندار معلوم الحال از انجام خواست آنان سرباز می‌زنند و سرانجام با پرتاب گاز اشک آور از جانب پاسداران و حمله‌ی چماقداران عصر آتش متفرق می‌شوند. فردای آنروز (پنجشنبه ۱۳ آذر) مادران زندانیان و تعدادی از دانش آموزان مجدداً در فرمانداری به تحمن می‌نشینند و عده‌ای از جوانان به پشتیبانی از آنها در مقابل فرمانداری تجمع میکنند. حدود ساعت ۱/۵ بعد از ظهر یک مینی بوس دووانت چماقدار با چوب و سنگ و تجهیزات (۱۱) از اطراف آمسبل (از دهات اطراف نور و فریدون کنار) وارد شهر شده و به آنها حمله میکنند. متحمنین و پشتیبانان به خیابانهای اطراف رفته و دست به تظاهرات موضع می‌زنند و در مقابل چماقداران به مقاومت می‌پردازند. و پس از چند ساعت با تیراندازی پاسداران پراکنده میشوند. چماقداران به درون خانه‌ها هجوم برده و تعدادی را دستگیر میکنند. عده‌ی زیادی زخمی میشوند که ۸ نفر از آنها مسعود احابیت گلوه قرار گرفته و در بیمارستان بستری میشوند (بسیاری از زخمیها را برای جلوگیری از شناسایی و دستگیری آنها در خانه‌ها معالجه نمودند). در این درگیریها ۲ نفر کشته میشوند. که یکی از آنها گلوه است. پاسداران سرمایه به قلمش احابت کرده بودند. وی که حسین سالار مجیدی نام داشت ۳۸ ساله

اعتراضی توده‌ها به حاکمیتی که به بازسازی نظام سرمایه داری همت گماشته است، هر روز آبشار دگسترده تری می‌یابد. بسیاری از توده‌های زحمتکش میهن ما در طول دو سال گذشته بدترستی دریاخته‌اند که حاکمیتی که سوار بر گرده‌ی مبارزات آنها به قدرت رسیده، نه تنها به ابتدائی ترین خواسته‌های ایشان جامه عمل نپوشانده است، بلکه هر روز مشکلی برانبوه‌ی مشکلاتشان افزوده است و می‌افزاید. از تازه ترین این مشکلات تاج شوم جنگ ارتجاعی اخیر است که اشارت زیبا بر آن برزندگی توده‌های زحمتکش کشورمان سبب شده تا توهم آنها نسبت به حاکمیت ارتجاعی شکسته شود. همراه با شکسته شدن توهم توده‌ها، زحمتکشان ایران می‌روند تا بار دیگر برای تحقق آرمانهای واقعی خود اعتراضات و مبارزات وسیع و گسترده‌ای را آغاز نمایند. در این میان نیروهای مبارز و انقلابی در حد توان خود برای ارتقاء آگاهی توده‌ها و سازماندهی مبارزات آنان همچون همیشه کوشا بوده اند و رژیم ارتجاعی برای جلوگیری از گسترش مبارزات زحمتکشان ویا وحشت از این امر، سرکوب نیروهای مترقی، انقلابی و کمونیست را هدف اصلی حمله قرار داده است تا به خیال خود صدای اعتراض توده‌ها را در منطقه خفه سازد.

در تاریخ ۵۹/۹/۱۱ بدنیال چند روز درگیری پراکنده چماقداران جمهوری اسلامی با برنامده‌ای منظم و از پیش تنظیم شده سار دیگر در شهر همدانی مازندران براف افشاده و با حمله به بساط کتابفروشی‌های مترقی و چماقداران مجاهدین و سایر نیروهای مبارز و انقلابی را در خیابانها و خانه‌ها مورد ضرب و شتم قرار دادند. در طی این درگیریها که یادروزهای قبل از قیام بهمن و عملکرده‌ی اعمال رژیم شاه خاش را در خاطره‌ها زنده کرد، تعداد زیادی زخمی شدند که دهها نفر از آنها هنوز در بیمارستانها بستری هستند و همچنین بیش از ۵۰ نفر در شهرستانهای مختلف دستگیر شده‌اند.

شدت این درگیری‌ها در آمل به اوج خود رسید. در این شهر پس از حمله به دکه‌های کتابفروشی مجاهدین، حوالی ساعت ۴ بعد از ظهر روز سه شنبه

چند پاسخ



رفیق - تهران

نظر تو درباره‌ی برخورد به جناح‌های حاکمیت که بطریق زیر جمع‌بندی کرده‌ای درست است :

"اگر حاکمیت از دو جناح بورژوازی و خرده‌بورژوازی تشکیل یافته است پس خورد کمونیستها نسبت به این دو جناح چگونه باید باشد؟ البته حکم کلی نمی‌توان داد. این امر بستگی به شرایط معین اجتماعی دارد. مثلاً در شرایطی شاید بتوان از تضاد بین آنها استفاده نمود و با از یک جناح در مقابل جناح دیگر حمایت کرد ولی با این شرط که اولاً این کار از موضع پرولتری باشد و ثانیاً به روش کمونیستها کمک کند."

در حقیقت دو شرط برای زمینه‌ی کار فاشل شده‌ای که یکی حکم کلی ندادن و دیگری امکان (و نه قطعیت) استفاده از تضادهای درونی حاکمیت است که هر دو شروط کاملاً درستی هستند. همچنین در نحوه‌ی استفاده نیز دو شرط قابل شده‌ای که یکی حرکت از موضع پرولتری و دیگری کمک به رشد کمونیستهاست. این دو نیز اساسی ترین شروط استفاده از این تضادها هستند. درست بهمین دلیل باید مطلقاً از دادن حکم کلی لیبرالها خطر عمده هستند یا خرده‌بورژوازی اجتناب کرد. این امر بستگی به این دارد که در چه شرایط مشخصی بسر می‌بریم. برنامه‌ی سیاسی و اقتصادی هر یک کدام است. کدام یک است که فشار عمده را به کمونیستها وارد میکند. کدام سبک بیشتر جلو رسد آنها را خواهد گرفت و غیره. بنابراین در شرایطی که خفقان و فاشل شدن آزادیهای دموکراتیک وجود دارد فاشلیستها امکان تحرک را از بین می‌برند لاجرم دفاع از آزادیها و کوشش جهت کسب آزادیهای دموکراتیک قسمت مهمی از فعالیت کمونیستها را به خود اختصاص میدهد و بر عکس در مواردی که حساده صاف کنی برای حرکت سرمایه‌ی امپریالیستی، دستاوردهای مردم را از بین می‌برد فاشلیسم علیه این اقدامات ضروری تر از همیشه میشود.

در دو شماره‌ی ۴۶ و ۵۶ رهائی مقالاتی در این زمینه آمده است که امیدواریم روشنگر باشد. در این مورد باز هم سخن خواهیم گفت. قدر مسلم آنست که از نظر من آزادیخواهی "لیبرالها" همانقدر کذابانه است که ضد امپریالیست بودن رقبای آنها در حاکمیت. کوشش اعظم کمونیستها باید مصروف تشکیل صف مستقل خویش و پیوند زورافزون آنها

جانش کارگری باشد. استفاده از این تضادها صرفاً گاهی میسر است و نه همیشه، و تناسل در این موارد نیز جنبه‌ی تبعی نسبت به وظیفه‌ی درجه‌ی اول دارد.

* علی‌الاول هنگامیکه از خرده‌بورژوازی سخن می‌رود منظور خرده‌بورژوازی در حاکمیت است. راجع به بخشهایی که در حاکمیت نیستند و میزان نزدیکی و دوری آنها به پرولتاریا قبلاً سخن گفته‌ایم. بنابراین منظور از جناح "مرتجع تر، غیردموکرات تر و عقب مانده تر" آن بخش از خرده‌بورژوازی است که توسط حزب جمهوری اسلامی و شرکاء معرفی میشود. این امر که مثلاً بورژوازی لیبرال "پیشرفته تر" از خرده‌بورژوازی سنتی است مزیتی برای آنها نیست چون این "پیشرفته تر بودن، در عین حال مبین نزدیکی بیشتر با سرمایه‌ی جهانی نیز هست.

* در مورد "فاشیست" و صفاتی نظیر آن آنچه در حقیقت مورد نظر است شباهت اسلوب کسار است و نه سمبول یک نظام مستقر اجتماعی بودن. شاه مخلوع را اصطلاحاً فاشیست می‌خواندیم و حال آنکه نظام زمان او را به معنای دقیق کلمه فاشیسم نمیتوانستیم بخوانیم. هر حال بکار بردن واژه‌ی فاشیسم آیز است ولی کلاً غیر مجاز نیست. فعلاً باید توضیح داد که فاشیسم از ابتدا از حرکت و خواست سرمایه‌ی انحصاری برخاسته است. فاشیسم یک حرکت بدواً خرده‌بورژوازی است که در جامعه‌ی سرمایه‌داری الزاماً در ادامه‌ی خود در اختیار جناحهای قدرت قرار میگیرد و مبین خواسته‌های آنها میشود.

* در مورد "حقوق دموکراتیک لیبرالها" در جامعه‌ی سرمایه‌داری در همان مقالات رهائی (شماره‌ی ۴۶ و ۵۶) توضیح داده شده است. اگر "لیبرالها" محدود میشوند باید دید از چه کرابشی و با چه اهدافی است. حکم کلی در مورد خوبی و بدی این محدودیت نمیتوان داد. بگفته‌ی خود تو باید از وضع تحلیل مشخص کرد.

رفیق ع - ا

در رهائی ۵۲ در مورد سچفا اظهار شده است که این سازمان با باید از خواست نوده هسای خرده بورژواشی که به سازمان روی آورنده بودند متاثر میشد که در اینصورت گرایشهای خرده بورژواکیش تشدید میشد و با بایدهست به خواست این توده ها بی اعتنا میماند که البته بهتر از شق اول نبود. سوال تو اینست که آیا راه سومی نیز وجود داشت یا نه.

کمکهای مالی دریافت شده

شیراز	س	الف
م	۱۰۴۳۰	۱۰۵۰
۱۰۰۲۵	۱۰۷۶۲	۲۰۰۰
رضایه	ع	۱۰۵۲۵
ب	۱۳۰۰	ب
۵۶۵۹	۳۲۲۳	۵۱۲۵
ف	ف	ج
۱۰۵۰۹	۱۰۰۰	۲۰۲۵
اصفهان	م	۶۰۰۰
ب	۵۳۰۰	ح
۲۰۷	۱۲۵۱	۵۰۰۰
س	۲۱۰۵	خ
۳۰۰۳	ن	۱۰۲۲
ش	۱۴۰۰	ر
۵۰۰۹	ب-م	۱۱۷۳
و	۱۰۱۳	۱۰۰۹
۱۰۰۵	یابلر	۵۲۷
ی	م	۱۰۱۲۲
۵۰۵	۱۱۰۰	ز
		۱۰۰۳

دانشجویان هوادار سازمان در آمریکا
(نیویورک - نیوجرسی) ۱۳۰۰۰۰

رفقای هوادار!

هموطنان مبارز!

سازمان ما برای پیشبرد برنامه های مبارزاتی خود احتیاج مبرم به کمکهای مالی شما دارد .
کمکهای مالی خود را ، هر قدر هم که نا چیز باشد ، از هر طریق که میتوانید به ما برسانید .

جواب باید بپسندیم چرا چنین سازمانی کمونیست بودن میکند؟ توده خرده جلب میکند . هتکا میکه یک سازمان کمونیستی هنوز توده ای نشده است شاید اجتناب ناپذیر باشد که اعضا و هواداران آن تا مدتی کمونیستهای از منشاء خرده بورژوازی باشند ولی ما از سازمانی سخن میگوئیم که پایه نهاده ای پیدا میکند . اگر این پایه نهاده ای از میان خسرده بورژوازی باشد خودبهترین دلیل است که مشی سیاسی این سازمان برای خرده بورژوازی جذاب بوده است بعضی مطابق خواسته های این قشر بوده ست و نه مطابق نیازها و خواسته های طبقه کارگر مشی سیاسی واقعی را باید در نظر گرفت و نه لفاظ و کلیشه های بظاهر کمونیستی در ادبیات سازمان را . طبیعی است در چنین حالتی ، بعضی در مالی که یک سازمان مشی خرده بورژوازی داشته باشد وتوده وسیع خرده بورژوا هم به آن جلب شوند سقوط چنین سازمانی قطعی است . و منظور از سقوط عیان شدن ماهیت واقعی سازمان و عریانتر شدن مشی خرده بورژوازی آنست . ما نیز مانند نو معتقدیم که یک سازمان کمونیستی تسوده ای تلاوه بر طبقه کارگر ، بخشی از خرده بورژوازی را نیز ممکن است جلب کند . در چنین مورتی طبیعی است که وظیفه سازمان ، آموزش کمونیسم و زدودن وایشهای خرده بورژوازی از چنین بخشی است و نه پس از انجام این پروسه است که این ها بتوانند به عضویت یک سازمان کمونیستی در آیند . در مورد سچفا ، هم مشی سیاسی آن وهم پایه وده ای آن خرده بورژوازی بودو بالسمع به آموزش سیاسی کمونیستی هواداران نیز توجهی میشد . ملاک عضویت نه برداشت صحیح و درک درست کمونیسم بلکه میزان شور و شوق نسبت به سازمان بود . بهمین دلیل بود که ما هیچ آینه در بجز سقوط در مقابل این سازمان نمی دیدیم .

پاسخ رفیقی که در مورد مفهوم "حاکمیت زحمتکشان" ال کرده است ، باید بگوئیم که این واژه بدین کار بکار میسرود که در معنی که پرولتاریا اکثریت را تشکیل نمیدهد برهای وسیعی از زحمتکشان وجود دارند ، پرولتا در اتحاد با این اقشار به قدرت میرسد و ضمن که دولت خود یعنی دولت دیکتاتور پرولتاریا را تشکیل میدهد و خواستهای زحمتکشان دیگر را نیز که نکست دقیقا منطبق بر برنامه های تاریخی تئوریک پرولتاریا نباشد ، متحقق میکند . به عنوان مثال در این رابطه میتوان انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ را ذکر کرد که در آن بلشویکهای به قدرت رسیدند برنامه ی ارضی را نیز برای دهقانان که خواستشان مالکیت زمین بود به اجرا درآوردند . بنا بر این مثال ، دولت شوروی دولت دیکتاتور پرولتاریا بود ولی حکومت ، حکومت زحمتکشان و باین

در حاشیه رویدادها

حاشیه‌ای بر یک مانیفست

دانشگاه بعنوان عامل همه مصیبت‌های بشر

می‌کند.

در برابر مانیفست‌هایی از این قبیل، بررسی تاریخ ایران، خصوصاً در صد سال گذشته، کار ناممکن هر کس را به دستش خواهد داد. اگر تا امروز، بنا بر باره‌ای ملاحظات، به تلاش بازدارنده روحانیت در گسترش دانش و آگاهی اجتماعی بسه اندازه کافی، تکیه نشده، روابطی که مدعیان رهبری خود به وجود آورده‌اند جاشی برای ارائه ملاحظه‌کاری‌های معمول پیشین نمی‌گذارد. بیشتر شکاف‌ها شدن وقایعی که هنوز جزئیات‌های آنها برای توده مردم روشن نیست مشخص خواهد کرد که علل اصلی مصیبت‌ها کدامند و دانشگاه با وجود بیرون دادن امثال شریف‌امامی، بهشتی، باهنر و آیت، در برابر "طایفه علما" تاجه اندازه خدمت‌یاسا خیانت کرده است.

"مجلس شورای انکیز" و "اجتماع مبارک" طلاب علوم دینی و استادان مسلمان و مشعبد، با همسه تکراری بودنش در شکل و مضمون، از این نظر استثنائی بود که در آن نظریات جابه‌جا تکرار شده یک‌جسا گرد آمد. به این ترتیب، کل سخنرانی آیت‌الله خمینی در روز ۲۷ آذر ۵۹ شکلی مانیفست گوشه در تعیین و تحلیل موقعیت دانشگاه و نوع برخورد حاکمیت با آن را به خود گرفت تا تردیدی نماند که اگر "ما" به یک نظر وسیعی به همه دنیاویه همه دانشگاه‌هایی که در دنیا هست سبدازیم تمام این مصیبت‌هایی که برای بشر پیش آمده است ریشه اش از دانشگاه بوده ریشه اش از این تخصص‌هسای دانشگاهی بوده "است. پس تا نابودی کامل دانشگاه و رها شدن مغز بشر از فشار علم بسه پیش.

اگر چه گاه گاهی که گذر پوست به دباغی افتاد "طایفه اطباء" و "طایفه روشنفکران" مو- فنا از مزاحم عالیه مستفیض شده‌اند، اما موضع گیری‌های صریح بت شکن کبیر در برابر دانشگاه، جهان بینی رهبر روحانیت متروقی و مبارز و جنگنده و سازش‌ناپذیر را به نمایش می‌گذارد: تغییر چیز مضری است و همان روزگار قدیم صد شسرف داشت به دوره ای که دانشمندان دنیا را به "فماد" کشانده‌اند.

مصیبتی که در پنجاه سال گذشته مملحسان را آفسرده خاطر کرده، تغییراتی است که در نهایت به زیان نفوذ بی چون و چرای معلمان تمام شده است و گرنه می‌توان پرسید که عصر شاه تهمید ناصرالدین شاه قاجار در انحطاط و بدبختی و به باد دادن میهن اسلامی از دوران "پدر و پسر" چه چیزی کم داشت؟ اگر روحانیان کمترین اشاره ای به دوران پیش از مشروطیت نمی‌کنند به این سبب نیست که تاریخ آن زمان به قواموشی سپرده شده باشد، بلکه مصیبت جدی و واقعی تغییراتی بود که از ابتدای قرن بیستم در ایران روی داد و تعادل قدرت قیضیه - دربار را به سود دخالت نسبی مردم عادی و عامی در امور عالیه برهم زد. از عوامل عمده این تغییر، دانشگاه بود که خطر آن از "بام" (بسم) خوشه ای هم بالاتر است. زیرا

توضیح

بعلت تراکم مطالب، چاپ قسمت دوم مقاله‌ی "تراژدی مصروف‌تکراران در عراق" در این شماره نیز ممکن نگردید. ضمن پیوزش از خوانندگان به اطلاع میرسانیم که ادامه‌ی این مقاله در شماره‌های بعدی بچاپ خواهد رسید.

هفته‌نامه

رهائی

نشوبه